

نکته تاریخی

«**بهرام گور**» و **عاقبتی که عبرت دیگران شد**



بهرام، فرزند یزدگرد یکم، پانزدهمین پادشاه دودمان ساسانی بود. او در حدود سال ۴۲۰ میلادی، به قدرت رسید. پدرش که بیش از دیگر فرزندان، به وی علاقه داشت، تصمیم گرفت بر خلاف رسم معمول، او را در صحرا پرورش دهد و آداب رزم و شکار را بیش از حد معمول به او بیاموزاند. به این ترتیب، یزدگردیکم، از منذر بن نعمان، حاکم حیره که دست‌نشانده ایران بود و حکومتش به‌مثابه سدی میان ایران و قباایل اعراب جاهلی و بدوی شبه جزیره عربستان عمل می‌کرد، خواست که پرورش‌بهرام تربیت‌آور او را برعهده بگیرد. بهرام دوران نوجوانی و جوانی او را در حیره گذراند و در مناطق جنوبی عراق امروزی، بخشی از عمرش را سپری کرد؛ هرچند که نولدکه، خاورشناس آلمانی، معتقد است که بهرام این دوره از زندگی خود را در حیره تبعید بود تا آرامش خاطر دیگر برادرانش که داعیه سلطنت داشتند، فراهم شود. این زندگی در بادیه، از او یک علاقه‌مند به تفریح و شکار ساخت. بهرام بسیار خوشگذران بود. او برای رسیدن به سلطنت، قبیان سرسختی داشت که وی را متمهم به تربیت تازی می‌کردند؛ اما سرانجام توانست آن‌ها را از میدان به در کند و به تخت بنشیند.

■ **جلب توجه موبدان**

او در ست یک سال پس از به قدرت رسیدن، به جنگ با روم پرداخت. بهرام که چندان از پشتیبانی موبدان برخوردار نبود، برای جلب نظر آن‌ها به دشمنی بی‌حد و مرز با مسیحیان درآورد. دوران سلطنت او، یکی از سخت‌ترین ایام برای مسیحیان بود؛ نقل است که حتی مردگان مسیحی نیز از دست وی آسایش نداشتند. این اقدامات، به قدری گسترش‌یافت که حتی تعدادی از موبدان و سرداران ساسانی به‌تنگ آمده‌ند و مخفیانه به مسیحیان، برای فرار از جنگ بهرام، امکان‌سازدند. او حدود ۱۸ سال فرمانروایی کرد.

■ **چرا بهرام گور؟**

در باره لقب «گور» که بهرام به آن شهرت یافته است، افسانه‌ای غریب وجود دارد؛ می‌گویند وی به شکار گورخر علاقه‌ای فراوان داشت و چون روزی در دشت‌های مرکزی ایران در پی گورخری می‌تاخت، گرازی از نیزار بیرون زد و اسب بهرام را ترساند؛ رمیدن راهوار، بهرام را بر زمین کوفت و زمینه‌ساز مرگ او شد. هرچند که فردوسی بزرگ در شاهنامه، روایت مرگ بهرام گور را به گونه‌ای دیگر نقل می‌کند، اما شهرت داستان مرگ وی در شکار، دستمایه پند و اندرزهای بسیاری در باب بی‌وفایی دنیاست. خیام نیشابوری در یکی از رباعیاتش می‌سراید: «آن قصر که جمشید در او جام گرفت / آهو بچه کرد رو به آرام گرفت / بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر / دیدی که چطور گور بهرام گرفت؟»

تاریخ

پرونده‌سازی برای «لئوناردو داوینچی»!

آیا ادعایی که رمان «کُد داوینچی» درباره نقاش مشهور ایتالیایی، مطرح و اورا وابسته

به یک فرقه سری معرفی می‌کند، مبنای تاریخی دارد؟



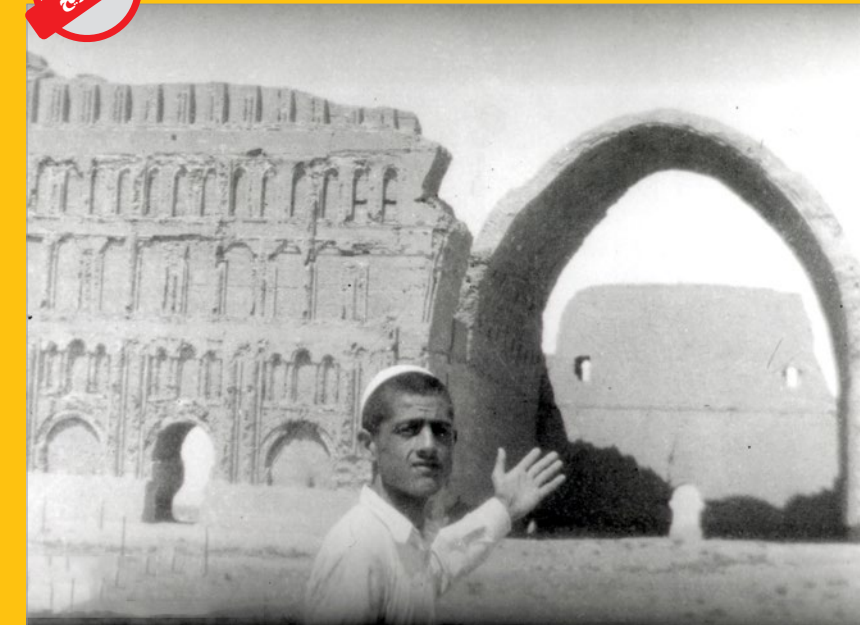
تابلوی مشهور شام آخر، اثر لئونارد دو داوینچی

لورور اعهده دار است، ریاست انجمن سَرّی «دیر صهیون» را برعهده دارد و این راز را از تاریخ می‌دانند که تلاش کرد رویاهایش را به واقعیت تبدیل کند. با این حال، داوینچی را بیشتر بانقاشی‌های معروفش مانند «مونالیزا» و «شام آخر» می‌شناسندو اتفاقاً تابلوی آخری، نظر بر ابرون را برای نگارش رمان جنجالی‌اش جلب کرد؛ زمانی که تا سال ۲۰۰۶ در دریف پر فروش ترین کتاب‌ها قرار گرفت و در همین سال، «اکوئا گلدسمن، کارگردان یهودی هالیوود، بر مبنای آن، فیلم «کُد داوینچی» را بانقش آفرینی تأثیرگذار «تام هنکس»، «آدری تاتو» و «الفر دولینا» ساخت؛ و فیلمی که سایر وجوه شخصیتی نابغه ایتالیایی را به محاق برد و اعتراضات گسترده‌ای را برانگیخت.

■ **کلیدواژه‌های یک اتهام**

«کُد داوینچی» یک هجمه تمام عیار به اعتقادات مسیحیان بود؛ حمایت گسترده صهیونیست‌ها از آن و ورود یک کارگردان یهودی برای ساخت فیلم بر مبنای این داستان، تردیدهای کمی را درباره این مسئله باقی می‌گذارد. داستان بر ابرون مبتنی بر دو حقیقت تاریخی است؛ لئونارد دو داوینچی و انجمن سَرّی «دیر صهیون». براون بیشتر ذهنیت خود را درباره داستانش از کتابی با نام «Holy blood, holy Grail» (خون مقدس، جام مقدس)، نوشته «مایکل بایگنت» گرفته است؛ کتابی که در سال ۱۹۸۳ منتشر شد. بایگنت در این کتاب روایتی از «انجمن برادری» ارائه داده بود؛ انجمنی که در دهه ۱۹۵۰ در فرانسه تأسیس شد و مدعی بود که وابسته به یک انجمن سَرّی است که هنگام اشغال بیت‌المقدس توسط صلیبی‌ها تشکیل شده است. اعضای این انجمن، قویا به موضوع تداو نسل مسیح اعتقاد دارند. با این حال، شواهد آن‌ها مبتنی بر افسانه‌ها و ادعاهای شخصی است. البته در این باره که چنین انجمن‌هایی در تاریخ وجود داشته‌اند، تقریباً تردیدی وجود ندارد؛ عبدا... شهبازی در جلد دوم کتاب «زرسالاران یهودی و پارسی تابلوی «مونالیزا»، در واقع تصویر خود داوینچی است که به شکل زن کشیده شده است؛ ادعایی که برای اثبات آن، در داستان شواهد چندانی ارائه نمی‌کند و حرف‌هایش، فقط بر ابهام ماجرا می‌افزاید. براون در داستان خود مدعی می‌شود که «سوفی» (آدری تاتو) در واقع نواده مسیح است. پدر بزرگ سوفی که ریاست موزه

«جلال» و «ایوان مدائن» در یک قاب!



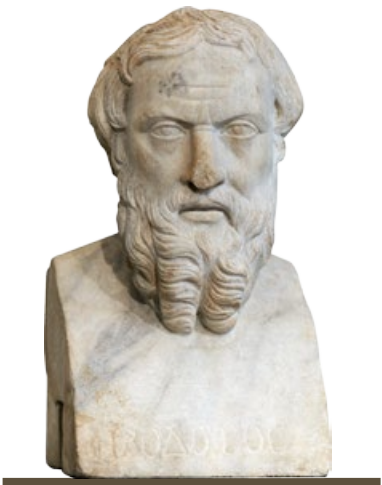
ایران مشغول شد و سخنان و نوشته‌هایش، تأثیری شگرف بر اندیشه و دیدگاه‌های نسل جدید و به ویژه دانشجویان و تحصیل کردگان گذاشت. او را باید در سلسله دانشورانی قرار داد که کوشیدند نسل جوان

ایرانی را با داشته‌هایش یا به قول زنده‌یاد دکتر علی شریعتی، «با خویشتن خویش» آشنا کنند و در این راه توفیقات فراوانی به دست آورد. جلال در ۴۶ سالگی درگذشت. در تصویر قاب تاریخ امروز، او را در دوره

ایران مشغول شد و سخنان و نوشته‌هایش، تأثیری شگرف بر اندیشه و دیدگاه‌های نسل جدید و به ویژه دانشجویان و تحصیل کردگان گذاشت. او را باید در سلسله دانشورانی قرار داد که کوشیدند نسل جوان

ایران مشغول شد و سخنان و نوشته‌هایش، تأثیری شگرف بر اندیشه و دیدگاه‌های نسل جدید و به ویژه دانشجویان و تحصیل کردگان گذاشت. او را باید در سلسله دانشورانی قرار داد که کوشیدند نسل جوان

مور خان بزرگ



«هرودوت» و مورچه‌هایی به اندازه سگ!

بسیاری معتقدند که هرودوت، پدر علم تاریخ و نخستین کسی است که در این زمینه، کتابی را با معیارهای تاریخ‌نویسی به رشته تحریر درآورد. او در «هالیکارناس» زاده شد؛ جایی در غرب شبه جزیره آناتولی و ترکیه امروزی که بر کرانه‌های دریای مدیترانه قرار گرفته است و هنگام تولد وی، بخشی از یک ساتراپ (ایالت) ایرانی محسوب می‌شد. بنابر این، با وجود دارا بودن زبان و فرهنگ یونانی، هرودوت، یکی از اتباع امپراتوری بزرگ هخامنشی بود. او دلیل نگارش کتاب تاریخ خود را، مصون ماندن خاطره وقایع از آسیب زمان بیان می‌کند؛ اما درباره چرایی و چگونگی رویدادها، آن روایتی را برمی‌گزیند که باب میل خود اوست و از خبر بقیه نقل‌های گذرد. هرودوت ادعای کرد که به مصر و برخی نقاط دیگر سفر کرده است و در باب تاریخ مصر، سخن کاهنان مصری، ملاک سخن اوست. با این حال، بسیاری از مورخان بعد از وی، با وجود استناد به کتاب تاریخش، هرودوت را جاعل و خیال‌باف می‌پندارند.

■ **تکیه بر تاریخ شفاهی**

کتاب او که «تواریخ» نامیده می‌شود، ابتدا متنی یکپارچه بود و بعدها در دوره رنسانس، آن را به ۹ فصل مختلف تقسیم کردند و هر فصل را یک «میوز» نامیدند. هرودوت در نوشته خود می‌کوشید که از نقل صرف وقایع عبور کند و به تحلیل وواکاوی چرایی رویدادها بپردازد؛ کاری که البته باعث می‌شود دیدگاه‌ها و امیال شخصی وی، نفوذ گسترده‌ای در روایات تاریخی پیدا کند. منبع روایی هرودوت، اسناد و مدارک نیست؛ او به طور عمده از روایات شفاهی بهره می‌برد و در واقع تاریخ او را، باید به نوعی، یک تاریخ شفاهی دانست.

■ **روایت‌های عجیب و غریب**

هرودوت برای آن که روایت خود را از تاریخ واقع‌بینانه نشان دهد، سعی می‌کند حتی چیزهایی را که تنها در وهم می‌گنجد هم، بازگو کند؛ روایت وی درباره مورچه‌هایی به اندازه سگ که شاه ایران تعدادی از آن‌ها را در اختیار داشت، نمونه‌ای از این داستان‌های وهم‌آلود است؛ هرچند که خود هرودوت تأکید می‌کند: «من اگر چه وظیفه دارم آن‌چه را شنیده‌ام بازگو کنم، ولی بی‌گمان مجبور نیستم همه آن‌ها را باور کنم[!]»

■ **تاریخ نویسی جانبدارانه**

هرودوت افزون بر نگاه نه چندان مثبت به ایرانیان، در قبال هم نژادان یونانی خود نیز، رویکردی دوگانه داشت؛ وی که اصالتاً به آتنی‌ها متمایل بود و علاقه بسیاری به «پریکلس»، سیاستمدار و جنگ‌سالار مشهور آتنی داشت، عملاً در نقل روایات تاریخی مربوط به یونان، به نقد اسپارتنی‌ها، رقیب دیرینه آتنی‌ها می‌پرداخت. با آن که هرودوت در زمان خودش نیز مشهور بود و می‌گویند در مراسم بازی‌های المپیک باستانی به سخنرانی می‌پرداخت، اما روایت پلوتارک، مورخ دیگر یونانی که می‌گوید هرودوت در ازای نگارش کتابش به نفع آتنی‌ها، مقادیر و پایه گزارش‌های وی را زیر سوال می‌برد. در دوره جدید، پژوهش‌های گسترده محققانی مانند امیرمهدی بدیع، نویسنده کتاب ۱۵ جلدی یونانیان و بربرها به زبان فرانسوی، پرده از دروغ‌گویی‌های پدر علم تاریخ برداشته و جاعل بودن هرودوت را بیش از پیش آشکار کرده است.

صفحه آرایی

واحد صفحه‌آرایی روزنامه خراسان سفارش می‌پذیرد

۰۵۱۳۷۰۰۹۳۹۰

layout@khorasannews.com